

چهره روز

وزیر ارشاد: فقط یک انجمن خوشنویسان داریم



● دوازدهمین سراسری نمایندگان انجمن خوشنویسان ایران صبح پنجشنبه اول مرداد با حضور وزیر ارشاد و خوشنویسانی از سراسر کشور در تالار وحدت برگزار شد.علی جنتی در صحبت‌هایش گفت: مایه افتخار است که امروز در جمع شما بزرگواران، پیش‌گسوتان و هنرمندان خوشنویسی ایران حضور دارم. امروز که گاه به درازای یک قرن می‌رسد، روز چالش‌است؛ چالش‌هایی که از یک منظر تهدید و از منظر دیگر فرصت به حساب می‌آیند و تحقق هرکدام به فردیت انسان برمی‌گردد که چگونه با این چالش‌ها برخورد کند.روی ادامه داد: امروزه سؤالات فراوانی پیش‌روی هنر خوشنویسی است؛ از سنت و نوآوری گرفته تا موازنه مهارت و معرفت. اگر بخواهیم خوشنویسی مانند سال‌های گذشته هنری ارزشمند باشد و مخاطبان‌ش را حفظ کند، ضرورت دارد این هنر بازنگری شود و به مرور گذشته بپردازیم. وزیر ارشاد تأکید کرد: باید به مرور به نقش خوشنویسان و ربطی که به جامعه دارند، بپردازیم و به یاد آوریم که خوشنویسی مانند همه هنرهای ملی چگونه از دل محدودیت‌ها به آزاداندیشی رسیده است. خوشنویسان خواستار سنت و پرچمدار نوآوری بودند. تاریخ اگرچه کریم و خطاپوش است اما درحال سختگیر و حسابگر است. جنتی گفت: باید از خود بیرسمیم که آیا خود را برای پاسخ به آیندگان مهیا کرده‌ایم؟ آیا دیروز و فردا را به‌درستی می‌شناسیم؟ اقتضانات جهان جدید را می‌دانیم؟ آیا نیازهای جامعه امروز و نسل جدید را دریافته‌ایم؟ خوشنویسی نیز از این قاعده مستثنا نیست. صمدال گذشته برای خوشنویسی در ایران و جهان اسلام، مقطع مهمی است؛ از ورود تجهیزات چاپ و رایانه تا سودای تغییر خط‌وی در ادامه سخنانش خطاب به حاضران در تالار وحدت گفت: نمایندگان منتخب انجمن خوشنویسان؛ وزارت ارشاد از آن‌رو که برآمده از مردم است و خود را مسئول و حامی هنرمندان می‌داند، موظف است که در کنار هنرمندان باشد و دستاورد آنان را قدر بداند. به همین دلیل در ماه‌های گذشته با همکاری معاونت امور هنری و تنی چند از مشاوران برگزیده وزیر، محمدحسین کاتب را به‌عنوان مسئول انجمن خوشنویسان انجمن ایران برگزیدیم تا دیگرار همدلی ایجاد شود و تفاوت بین نهاد کانونی و نهادهای برخاسته تمیز داده شود. تشکیل لیت انجمن این فرصت را به‌وجود می‌آورد که شاهد همراهی همه، تضارب آرا و ارتقای سطح کیفی خوشنویسی باشیم.وزیر ارشاد ادامه داد: این وزارتخانه بر اساس کاری که در ۲۰ ماه گذشته انجام داده، با قاطعیت در مقابل هر اقدام غیرقانونی و خودمحور می‌ایستد. بدیهی است کسانی که از حضور در این مجمع سر باز زدند، مسئول این عهدشکنی هستند. جنتی گفت: اینجانب به‌عنوان وزیر و دست‌دار هنر خوشنویسی می‌خواهم تمامی اعضای این مجمع و منتخبان نهایی آن به اصلاح اساسنامه و ساختار انجمن بپردازند و آن را در اولویت کار خود قرار دهند. به امید دستیابی به فردایی شایسته برای هنرمندان ایران و به‌خصوص هنر خوشنویسی.

تماشاخانه

اجرای ویژه «اسم» برای دانشجویان

● نمایش «اسم» امروز شنبه، سوم مرداد با تخفیف برای دانشجویان به صحنه می‌رود. نمایشی اسم، به‌کارگردانی لیلی رشیدی، که این‌روزها از ساعت ۱۹ هر شب در تالار استاد ناظرزاده‌کرمانی روی صحنه می‌رود، امروز سوم مرداد، اجرای ویژه دانشجویان خواهد داشت. دانشجویان رشته‌های مختلف می‌توانند با مراجعه به گیشه تماشاخانه ایران‌شهر با ارائه کارت دانشجویی با تخفیف، لیت خود را تهیه‌کنند. اسم، به کارگردانی لیلی رشیدی، براساس نمایش‌نامه‌ای از مانیو دولایپورت و الکساندر دولایپولیر با ترجمه شهلا حائری ساخته شده است.



دانشگاه صنعت نفت در نظر دارد، تأمین خدمات طبخ و توزیع غذای رستوران دانشجویی دانشکده نفت اهواز را از طریق مناقصه عمومی یک مرحله ای به صورت حجمی واگذار نماید.

از شرکت های واجد شرایط دعوت به عمل می آید با ارائه مدارک مورد نیاز، جهت خرید اسناد مناقصه در تاریخ و نشانی ذیل مراجعه فرمایند.

۱-ارائه اصل و تصویر سابقه کار مرتبط با موضوع مناقصه (حداقل یک قرارداد و گواهی حسن انجام کار آن را کارفرما)

۲-ارائه اصل و تصویر گواهی تأیید صلاحیت از اداره کار و امور اجتماعی

۳-ارائه اصل و تصویر اساسنامه و آخرین تغییرات مندرج در روزنامه رسمی به انضمام مدارک هویتی هیات مدیره شرکت

۴-فیش خرید اوراق به مبلغ ۶۰۰/۰۰۰ ریال واریزی به حساب جاری جام شماره ۸۵/۸۹۲۲۹۰۵۳۲۹۰ بانک ملت شعبه طالقانی آبادان

بنام دانشگاه صنعت نفت (کد شعبه ۳۳۲۲/۵)

نشانی: آبادان ، منطقه بریم ، فلکه پتروشیمی ، ستاد دانشگاه صنعت نفت ، امور حقوقی و قراردادها

زمان: روزهای شنبه مورخ ۱۳۹۴/۰۵/۰۳ لغایت چهارشنبه مورخ ۱۳۹۴/۰۵/۰۷ ساعت ۸ صبح لغایت ۱۵ بعدازظهر اقدام فرمایید.

سایت وبسیت: ۱۳۹۴/۰۵/۱۲ دانشکده نفت اهواز تلفن تماس: ۰۶-۵۳۲۶۷۲۷۳

شماره مجوز: ۲۲۴۵-۱۳۹۴



«علی نصیریان

محمود استادمحمد را اولین‌بار در کار «شهر قصه» بیژن مفید دیدم و خیلی در جریان فعالیت‌های پیش از آن ایشان نیستم. آن زمان در اداره پیشاهنگی مشغول تمرین نمایش بود.

اما در نمایش «آسداکازم» که یکی از کارهای درخشان ایشان بود، بهتر و بیشتر با ایشان آشنا شدم. به خاطر دارم در اجرای نمایشی که در کشور کانادا داشتم نیز یک شب به دیدن نمایش ما آمدم و از نزدیک با هم برخورد داشتم و پس از آن با هم رفت‌وآمد می‌کردیم. البته متأسفانه در مجموع

خیلی ارتباط و فعالیت نزدیکی پیدا نکردیم. اما همیشه مطلع بودم که محمود استادمحمد برای تئاتر ایرانی در ایران خیلی زحمت می‌کشید و صاحب یک شکل، ساختار و سلیقه خاص در اجرای نمایش‌های ایرانی بود. بیژن مفید آدم بااستعدادی بود و بچه‌هایی که در آن دوران با او همکاری می‌کردند، آدم‌های مستعدی بودند. چون بیژن کسانی را برای کار انتخاب می‌کرد که بااستعداد بودند و حس و حال و بدن مناسبی برای اجرا داشتند. آن سال‌ها گروه بیژن مفید کارهای خوب و تأثیرگذاری انجام دادند و در زمینه تئاتر ایرانی کارهای خوبی اجرا شد و فعالیت‌های زیادی داشتند. اما متأسفانه هیچ‌وقت همکاری مشترکی در تئاتر با محمود استادمحمد برای من پیش نیامد. البته همیشه او و کارهایش را از دور می‌دیدم و می‌شنیدم

استادمحمد و «آسداکازم»

که پسر بااستعدادی بود و برای تئاتر ایران خیلی زحمت کشید.

محمود استادمحمد یکی از چهره‌های تأثیرگذار نمایش‌نامه‌نویسی ما در سده اخیر بود. از جمله استعدادهای خوبی بود که در این سده در تئاتر ایران درست شد. البته کسانی که در آن دوران با بیژن مفید همکاری داشتند هرکدام در رشته خود موفق شدند و کارهای خوبی ارائه کردند. استادمحمد به‌خصوص با اجرای نمایش «آسداکازم».

جای تأسف است که با گذشت این‌همه سال هنوز ارگان‌های دولتی، خانه تئاتر و وزارت ارشاد از هنرمندان حمایت نمی‌کنند. استادمحمد نیز با توجه به بیماری خاصی که در سال‌های پایانی عمرش به آن مبتلا شد، درگیر مشکلاتی برای تأمین هزینه‌های

روایت دختر محمود استادمحمد از واپسین روزهای پدر

حاضر نشد برای درمان، ترک وطن کند



عکس: منوچهر آشتیانی

کار قرار نیست در این بنیاد برای مبتلایان به سرطان اقدامی صورت گیرد؟

تا الان راجع به این مسئله صحبت نشده اما بعید نیست به‌زودی به این مقوله فکر کنیم. احتمالاً پس از آن‌ماه، به‌عنوان یک ایده به آن خواهیم اندیشید. به‌خصوص برای هنرمندان مبتلا به سرطان.

کار محمود استادمحمد با سرطانش چطور مواجه شد؟

مثل تمام آدم‌هایی که وقتی می‌شنوند سرطان دارند، شوکه می‌شوند، ما هم یک دوره‌ای واقعاً شوکه بود و روزهای سختی را گذراند اما بعد از مدتی پذیرفت که این بیماری هست و راحت با آن کنار آمد. دوستانی که در آن دوران بیشتر با ما در رفت‌وآمد بودند، یادشان هست که پدر ما با هم دردهایی که این بیماری داشت، با آن روحیه خاصش سعی می‌کرد سرطان، مسئله اول زندگی‌اش نباشد و با آن کنار آمده بود. از پیشرفت بیماری باخبر بود و می‌دانست فرصتش برای زندگی کم است و با نگاه خودش بر خورد می‌کرد و خیلی عارفانه با مسئله سرطان مواجه شده بود

درمانی خود بود. متأسفانه با گذشت این‌همه سال، هنوز یک بیمه درست‌وحسابی به وجود نیامده. به‌خصوص برای هنرمندانی که دولتی نیستند. من و هم‌سالان من چون عضو وزارت فرهنگ سابق و ارشاد فعلی هستیم و بازنشستگی داریم، حالا یک بیمه‌ای داریم. اما یک بیمه درست‌وحسابی و جدی برای هنرمندان وجود ندارد در نتیجه زمانی که هنرمندان دچار بیماری‌های خاص می‌شوند با تأسف بسیار کاری برای آنها انجام نمی‌گیرد. اصولاً توجه زیادی به مسئله فرهنگ و هنر و تمدن نمی‌شود و بودجه‌ای که باید از بخش عمومی به مقوله فرهنگ و هنر اختصاص پیدا کند خیلی ضعیف است. در نتیجه با بروز چنین پیشامدهایی هنرمندان در هر دره‌ای که فعالیت دارند، بهره‌ای از کمک‌های دولتی ندارند.

و به نوعی با این بیماری ساخت. مدتی که برایش باقی مانده بود را عارفانه و عاشقانه زندگی کرد. تا جایی که می‌شد، با پزشک همکاری می‌کرد اما از بیماری سرخورده نبود و قبول کرده بود که این بیماری هست. می‌گفت من زندگی‌ام را کرده‌ام و لذت‌م را برده‌ام و این همه بخشی از زندگی من است.

روزهای آخر از چطور گذراند؟

روزهای آخر چون گرفتار مسئله تحریم بودیم، نتوانستیم به او خوب دارو برسانیم و پدر رنج و ناراحتی جسمی شدیدی را متحمل شد و از رفتارش می‌فهمیدم که افتاده در پیروهای که دارد با مرگ کلنجار می‌رود و نگاهش به مرگ نگاه عجیبی بود. خیلی خوب قبولش کرده بود و منتظرش بود. اصلاً راجع به مرگ حرف نمی‌زد و دائم سعی می‌کرد بگوید حالم خیلی خوب است و قطع‌شدن داروها حالم را بد نمی‌کند اما آزمایشات به ما نشان داده بود که پیشرفت بیماری‌اش چقدر زیاد است. خیلی عاشقانه تا آخرین‌روزی که زنده بود، همچنان نگران باغچه‌ها و آبیاری به‌موقع گل‌ها بود. دائم پیگیر اخبار روز بود و ملاقات‌هایش با دوستان ترک نمی‌شد. مرگ را نزدیک می‌دید اما خوب با آن کنار آمده بود. گاهی مستاصل می‌ماندم که باید به او چه واکنشی نشان بدهم؟ حتی روز آخر که خیلی ضعیف شده بود و دوستی آمد و سرمی تزریق کرد، به پدر گفتم باید من قول بدهید که تا فردا صبح بهتر شده باشید و از این حال بیرون بیایید وگرنه فردا صبح باید برویم بیمارستان. خندید و با لحن خیلی شیطنت‌آمیزی، درحالی‌که به آسمان نگاه می‌کرد، گفت: «اگر اون بالاچه گذاشت باشه». اما سه‌ساعت بعد که حالش بد شد و او را بردیمش بیمارستان، فهمیدم گویا از ساعت **مرگش** هم باخبر بوده چون حتی به رسیدن به صبح فردا هم امیدوار نبود.

محمود استادمحمد قربانی تحریم‌هایی‌شد که دسترسی به داروها را غیرممکن می‌کرد. فکر می‌کنید اگر امروز که توافق صورت گرفته، او حضور داشت، واکنشش به لغو تحریم‌ها چه بود؟

سؤال سخت و عجیبی است. آن دوره‌ای که به‌خاطر تحریم‌ها دارو پیدا نمی‌شد و من و دوستانمان به زمین و آسمان جنگ می‌انداختم تا دارو پیدا کنیم و دوستان در شهرستان‌های مختلف بسیج شده بودند و یک‌بار از مشهد و یک‌بار از اصفهان به ما دارو می‌رساندند، مجبور بودیم دور از چشم پدر برای گرفتن دارو تلاش کنیم چون اگر می‌فهمید مخالفت می‌کرد و می‌گفت: «خودت را اذیت نکن، فقط من نیستم که این مشکل را دارم. تو به‌واسطه آشنایات دارو را از هر جایی که شده تهیه می‌کنی اما به‌جز من، این‌همه آدم هستند که دارو بهشان نمی‌رسد. من راضی به این همه زحمت نیستم». همه اینها در حالی است که پدرم شهروند کانادا بود و ما می‌توانستیم آنجا برویم و از بهترین امکانات درمانی برخوردار شویم اما استادمحمد هیچ‌وقت راضی به ترک وطن نشد و نخواست که برای درمان ایران را ترک کنیم. می‌گفت ترجیح می‌دهم همین‌جا مثل بقیه مردم بیماری‌ام را درمان کنم و اگر قرار است بمیرم هم همین‌جا بمیرم. در روزهای ملاطم انتخابات سال ۹۲، لحظه‌به‌لحظه پیگیر نتایج بود و تا ساعت آخری هم که توان داشت پیگیر اخبار بود و ابداً نسبت به سرنوشت ایران، بی‌تفاوت نبود.

«دندون طلا»ی دیجیتالی هم آمد

ساکن حلیی آبادهای حاشیه شهر تهران و مشغول دوره‌گردی و دست‌فروشی است. او با پاسپانی به جرم سدمعبرکردن درگیر شده و با به فرار می‌گذارد و به قهوه‌خانه‌ای پناه می‌برد که پاتوق عده‌ای از لات‌ولوت‌های شهر است، صاحب قهوه‌خانه شخصی است به نام قنبر دیزل- ملقب به «دندون طلا» که به نیر پناه می‌دهد. قنبر از شجاعت و پاکدامنی و زحمت‌کشی نیر خوشش می‌آید و نیر نیز از جوانمردی و حق‌طلبی او. این آشنایی منجر به عشقی آتشین شده که فرجامش بارداری نیر است. قهوه‌چی بعد از آنی که عشقش فروکش کرده است پشیمان شده و منکر بچه می‌شود... نیر وقتی با طینت نایک قنبر مواجه می‌شود تصمیم هولناکی می‌گیرد. او قصد دارد به کمک بچه‌ای که در شکم دارد، از قهوه‌چی انتقام بگیرد. اما... مهدی فخیج‌زاده، حامد بهداد، حمیدرضا آذرنگ، ستاره اسکندری، حسن پورشیرازی، سیروس گرجستانی، محسن قاضی‌مرادی، علی فتحعلی، بهناز جعفری و نادر سلیمانی از جمله بازیگرانی هستند که در این سریال ایفای نقش می‌کنند. از عوامل تولید «دندون طلا» می‌توان به نویسنده و کارگردان: داوود میرباقری، مدیر تصویربرداری: سهیل نوروزی، طراح صحنه و لباس: مجید علی اسلام، طراح گریم: کامران خلج، صدابردار: رشید دانشمند، دستیار کارگردان: حامد میرباقری، دستیار تولید: فواد بوربور، برنامه‌ریز: فرزاد رحمانی، مشاور رسانه‌ای: بیتا موسوی، عکاس: مانی لطفی‌زاده، مشاور اقتصادی: برهان دارابی، دستیار تهیه: ایمان میرباقری، مدیر تدارکات: حامد پرهیز، مدیر تولید: مهدی بدرلو، مجری طرح: مجید مطلبی و تهیه‌کننده: مهران برومند اشاره کرد.

جسب و فیزی

عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو



«مهرداد احمدی‌شیخانی

● **برده اول:** مدتی پیش کارخانه‌ای در تهران که متعلق به بخش خصوصی است، از من خواست که نشانه (آرم) جدیدی برایشان طراحی کنم. قرارداد بسته شد و پیش‌پرداخت را دادند و نشانه قبلی‌شان را برایم فرستادند تا کار را شروع کنم. توضیح دادم که نشانه را خود صاحب شرکت که رشته تحصیلی‌اش مهندسی است طراحی کرده و حالا پس از سه‌سال‌ها از تأسیس کارخانه و شرکت گذشته، جناب رئیس به این صرافت افتاده که نشانه بهتری داشته باشد. به نظر می‌رسید که سفارش‌دهنده از دوره دبستان که نقش یک کلید را با قلم آهنی و مرکب روی مقوای گلاسه کشیده، دیگر کاری تصویری انجام نداده تا همین نشانه برای کارخانه و شرکت خود. احتمالاً در زمان تأسیس شرکت هم پیش خودش گفته طراحی نشانه که سخت‌تر از رسم کلید نیست، یک گویا و نقل‌اله می‌خواهد با یک پرگار و قلم آهنی و مرکب! هرچه بود کار را شروع کردم و در زمان مقرر بیش‌طرح‌ها را فرستادم. مدتی بعد گفتند مدیر شرکت نظارش تغییر کرده و نشانه جدید نمی‌خواهد بلکه مایل به اصلاح همان طرح قبلی خودش است. خواستار گفت‌وگو با مدیر و صاحب کارخانه شدم که گفتند اصلاً وقت ندارد و به‌ناچار کار را شروع کردم و البته متذکر شدم که هزینه‌ای به قرار مالی قبلی اضافه خواهد شد که پذیرفتند. بیش‌طرح‌های جدیدی زدم و فرستادم. باز مدتی گذشت که طولانی‌تر از بار قبل بود، تا بالاخره روزی یک نفر از طرف شرکت آمد و چکی به مبلغ باقیمانده قرام‌ان تحویل داد و گفت مدیر شرکت همان نشانه خودش را ترجیح می‌دهد و تمام وقت و سرمایه‌ای صرف شده بود و نتیجه اما هیچ!

برده دوم: دو، سه‌سال پیش فرصتی دست داد تا در شهر زیبای اصفهان به دانشجویان گرافیک درس بدهم. جدای از زیبایی‌های این شهر که برایم مسحورکننده بود و هست، یک رخداد بصری به‌شدت ذهنم را به خود مشغول کرده بود. در این شهر بسیاری از مشاغل کوچک و خرد از قبیل بوتیک‌ها، فروشگاه‌های کوچک، قهوه‌خانه‌های به‌روزشده (همان کافی‌شاپ‌های خودمان)، اغذیه‌فروشی‌های فوری (بخوانید فست‌فود) برای خود و بر سردر محل نام‌نوشته‌ای طراحی‌شده (لوگو) و اختصاص داشتند. برایم این‌اهمیت‌دادن به هویت بصری، در عنوان یک کسب خرد، باورنکردنی بود. یکی از همکارانم در این شهر وقتی تعجب مرا دید، دستم را گرفت و در شهر گرداند و حداقل ۲۰ نمونه از کارهای خود را که بر سردر این‌گونه مشاغل دیده می‌شد نشانم داد و گفت بسیار بیشتر از این هم طراحی کرده که در شهر پررنگ‌اند است و دیدنشان را به فرصتی دیگر گذاشت. بر حیرتم وقتی افزوده شد که چند نفر از دانشجویانم هم کارهایی این چنینی را که انجام داده بودند برای مشورت به من نشان می‌دادند تا راهنمایی‌شان کنم و البته همکاران دیگرم در این شهر هم کارهای بسیاری از این‌گونه داشتند. برایم این‌همه اهمیت‌دادن به هویت بصری در میان مشاغل ریزودرشت هیجان‌انگیز بود؛ چیزی که در هیچ‌کدام از شهرهای ایران ندیده‌ام، حتی در تهران پایتخت، که بسیاری از رفتارهای مدرن ابتدا در آن جا می‌افتد و بعد به شهرهای دیگر راه می‌یابد. وقتی مقایسه می‌کنم که مدیر و صاحب یک کارخانه در تهران چگونه با هویت بصری شرکت خود برخورد می‌کند و در اصفهان که هرچقدر هم در اقتصاد کشور مهم باشد اما در مقایسه با تهران بسیار کوچک‌تر است، تفاوت بزرگ‌تری می‌شود و فقط به یک نتیجه می‌رسم که هویت از هر نوعش پدیدهای است که برای استقرار نیاز به زمان دارد و به زور و یک‌شبه مستقر نمی‌شود.

اما «عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو»! یادتان هست اول مطلب گفتم سفارش‌دهنده دستمزدم را پرداخت کرد؟ خب در اصفهان یکی از همین صاحبان مشاغل خرد، در آن مدتی که آنجا مشغول تدریس بودم، از من خواست که نشانه‌ای برایش طراحی کنم. من پیش‌پیش‌پرداخت ناچیزی گرفتم و تحت‌تأثیر جو بصری آن‌همه نشانه که بر سرردر فروشگاه‌های ریزودرشت می‌دیدم و دلم می‌خواست که من هم در این فضای بصری سهمی داشته باشم، بااشتیاق کار را شروع کردم و بدون دخالت‌های ریزودرشت سفارش‌دهنده‌های پیشین که تاکنون تجربه کرده‌ام، کار را به نتیجه رسانده، تحویل دادم. پس از تحویل اما دیگر خبری از سفارش‌دهنده و پرداخت مابقی مبلغ سفارش نشد. تماس‌های مکرر هم فایده نکرد و ترم تمام شد و دیگر هیچ. به همکاران اصفهانی‌ام که ماجرا را گفتم خیلی جدی جواب دادند به تو پیش‌پرداخت را دادند، به ما که خیلی‌وقت‌ها آن را هم نمی‌دهند!

پرده افتاد. صحنه تاریک شد. نمایش تمام. اگر اینجا این است، آنجا هم آن است. پول می‌گیری کارت با هوا می‌شود، کار می‌گیری پولت باد هوا می‌شود. هویت است دیگر! زمان برده تا مستقر شود!